



با اسکن تصویر، می‌توانید این مقاله را در تارنمای مجله مشاهده نمایید.

## مفهوم‌شناسی واژه «هنر» در متون منظوم سبک خراسانی

تاریخ دریافت: ۱۹ آبان ۱۴۰۱ / پذیرش: ۲۸ مرداد ۱۴۰۲

مرتضی حیدری<sup>۱</sup>

### چکیده

معنی‌شناسی مفهومی نظریه‌ای در دانش معنی‌شناسی است که بیشتر، معانی و مفاهیم واحدهای واژگانی زبان را بررسی می‌کند. بنیادهای نظریه معنی‌شناسی مفهومی و چگونگی بهره‌گیری کاربردی از آن نیازمند پژوهش‌های نوینی است. بررسی مفاهیم واژه‌ها بر پایه مؤلفه‌های معنایی برآمده از آن‌ها را در معنی‌شناسی مفهومی تحلیل مؤلفه‌ای می‌گویند. مفهوم هنر از بنیادی‌ترین مفاهیم فلسفی در گذار زمان بوده و موضوع دانش زیبایی‌شناسی است. مطالعه مفهوم هنر در زبان فارسی نیز برآمده از گفتمان جهانی هنر بوده و مفهوم هنر در زبان و ادبیات فارسی چنان‌که باید، بررسی نشده است. در این پژوهش مفهوم هنر در سروده‌های شاعران سبک خراسانی با رویکرد تحلیل مؤلفه‌ای بازنموده شده است. پس از نشان دادن روابط مفهومی تبیده شده میان واژه هنر و بافت گسترده‌تر اشعار، همه مؤلفه‌های معنایی برآمده از مفهوم هنر تبیین و دسته‌بندی شده است. با دسته‌بندی این مؤلفه‌های معنایی در سطح معنایی کلان‌تر، دوازده حوزه معنایی برای مفهوم هنر در متون منظوم سبک خراسانی نمایان شده است. حوزه‌های معنایی مدح، زیبایی‌شناسی، جنگ، زبان ادبی، صنعت، حکمت عملی، جانورشناسی، اخلاق و خلق و خوی، دین، نقد اجتماعی، نقد ادبی و عشق به ترتیب فراوانی مؤلفه‌های زیرشمول آن‌ها، حوزه‌هایی هستند که در متون منظوم سبک خراسانی برای مفهوم هنر شناسانده شده‌اند. تدقیق در این حوزه‌های معنایی و سازه‌های معنایی آن‌ها نشان می‌دهد که نسبت‌های معناداری میان حوزه‌های معنایی مفهوم هنر در نظم سبک خراسانی و ویژگی‌های سبکی مسلط بر سروده‌های سبک خراسانی دیده می‌شود. همچنین با بررسی این حوزه‌ها و مؤلفه‌های معنایی بر سازنده آن‌ها دانسته می‌شود که برخلاف پیش‌فرض‌ها، مفهوم هنر در سروده‌های شاعران سبک خراسانی مفهومی پویا، با دلالت‌های متنوع و گاهی متفاوت بوده و چکیده‌ای از مفاهیم هنر در تاریخ زیبایی‌شناسی در متون منظوم سبک خراسانی فرونشسته است.

**کلیدواژه‌ها:** معنی‌شناسی مفهومی، مفهوم‌شناسی، مفهوم هنر، سبک خراسانی، نظم خراسانی.

## مقدمه

معنی‌شناسی مفهومی نظریه مطالعه معنی بر پایه مؤلفه‌های معنایی است که در مجموعه آثار «ری جکندوف»<sup>۲</sup> به تدریج به انسجام رسید. وی معنی یک جمله را ساختی مفهومی می‌داند و این ساخت را متشکل از مفاهیم واژگانی<sup>۳</sup> برمی‌شمارد. معنی‌شناسی مفهومی بیشتر به مطالعه معنی در سطح واژه می‌پردازد و بر موجه بودن طرح مؤلفه‌های معنایی تأکید می‌کند. (ر.ک. صفوی، ۱۳۸۴: ۱۰۲ - ۱۰۳). اگر چنان‌که برخی از زبان‌شناسان می‌گویند، دستور زبان و ساخت‌های نحوی را جدای از معنا بتوان بررسید (نک. چومسکی، ۱۳۷۴: ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۵ - ۱۵۳) و لاینز نیز در سرآغاز گفتار «معنی‌شناسی زایشی»<sup>۴</sup> آن را با نگاهی انتقادی یادآوری کرده است (نک. Lyons, 1979, Vol. 2: 409)، اما بسیاری از مقوله‌های مفهومی و شناختی را باید از ساختار دستوری زبان استنباط کرد. (نک. لیکاف، ۱۳۹۵: ج. ۱: ۱۷۰). لاینز رابطه میان دستور زبان و معنی‌شناسی را رابطه‌ای ذاتی می‌داند. (نک. Lyons, 1979, Vol. 2: 411). «آلن کروز»<sup>۵</sup> می‌گوید، شگفت‌انگیز نخواهد بود که گفته شود، تنها هدف دستور زبان، انجام دادن انتقال معنی است، هر چند هر کدام قلمرو ویژه خود را نیز دارند. (نک. Cruse, 1986: 2). گرچه چامسکی در آرای خود، تصریحی نمی‌کند، اما «زلیگ هریس»<sup>۶</sup> می‌گوید: «بخشی از معنی یک جمله همیشه در زیر گشتار می‌ماند.» (به نقل از Lyons, 1979, Vol. 2: 410). بنابراین معنی‌شناسی مفهومی ناگزیر از مطالعه چگونگی پیوندهای واژگانی و درآوردن معنای نهفته در ساخت‌های نحوی و ژرف‌ساخت‌ها نیز خواهد بود. درباره واژه هنر، چپستی آن و مفاهیم و مصادیق گوناگون آن گفتگوهای درازدانی در گذار تاریخ روی داده، تاجایی که شاخه جداگانه‌ای از پژوهش‌های فلسفی، موضوع هنر را در کانون بررسی گرفته است. افلاطون در منظومه اندیشگانی خود مفهوم هنر را ارزیابی کرده (نک. Plato, 1997: *Sophist*, 265 - 266; *Statesman*, 299 d, e; Aristotle, 1995: *Nicomachean Ethics*, Book VI, 1140<sup>a</sup>; Ibid. 1139<sup>b</sup>). هنر در مفهوم متغیر و گسترده خود با هستی‌شناسی در پیوند است و ادراک از طبیعت را به‌غایت می‌رساند. (نک. کریچلی، ۱۳۸۱: ۴۸؛ هارلند، ۱۳۸۸: ۴۰ - ۲۲؛ لونگینوس، ۱۳۸۷: ۴۴؛

1. conceptual semantics
2. Ray Jackendoff
3. lexical concepts
4. "Generative Semantics"
5. Alan Cruse
6. Zellig Harris

سوانه، ۱۳۹۱: ۱۲۵؛ هنفلینگ، ۱۳۸۹: ۱۵).

### بیان مسأله

در زبان فارسی پژوهش درباره هنر و مفاهیم و مصادیق آن از مطالعات اندیشمندان جهانی مایه گرفته و بیشتر در سایه رهیافت‌های جهانی به هنر بوده است. بنابراین بایسته است که واژه هنر و دلالت‌های آن در متون نظم‌ونثر فارسی بر پایه روشی روشن و کاربردی بررسی شود تا شناختی بومی‌تر از هنر در زبان و ادبیات فارسی به دست بیاید و با رویکردهای جهانی به گفتمان هنر مقایسه شود. از همین روی نگارنده در رشته مقالاتی با رویکرد طرح مؤلفه‌های معنایی به بررسی مفهوم هنر در سبک‌های گوناگون متون منظوم و مثنوی ادبیات فارسی پرداخته است.

### روش‌شناسی پژوهش

این جستار با بازگشت زمانی به متون منظوم فارسی در قرن چهارم و پنجم (ه. ق) که در مطالعات ادبی بازه سبک خراسانی را در برمی‌گیرد، سامان یافته است. سیزده شاعر شاخص و جریان‌ساز سبک خراسانی جامعه آماری این پژوهش را تشکیل داده‌اند. از میان این سیزده شاعر، *دیوان/شعار منجیک ترمذی، لبیبی، کسایی مروزی* و اشعار منتسب به *ابوسعید ابوالخیر* برای پرهیختن از زیاده‌گویی از تحلیل نهایی کنار گذاشته شدند، زیرا در مقایسه با نه شاعر آورده شده در متن پژوهش، متغیرهایی دارای ارزش اطلاعاتی ناچیز در آزمون مسأله این پژوهش بودند. در این پژوهش همه بیت‌هایی که شاعران برگزیده شده، در آن ابیات به گونه‌ای هنر را به کار برده‌اند، بررسی شده‌اند، اما باز هم برای تن‌زدن از تطویل سخن، تنها ابیات شاخص از میان همه ابیات، برچیده شده و نمونه‌های مطالعاتی قرار گرفته‌اند. نمونه بیت‌های دارای هم‌پوشانی و با ارزش یکسان نیز، تنها در جدول تمام‌نما و نتیجه پژوهش نمود پیدا کرده‌اند و به آوردن نشانی آن‌ها در دیوان شاعران بسنده شده است.

نگارنده برای نشان دادن مفاهیم و مصادیق هنر در دیوان شاعران سبک خراسانی از رویکرد معنی‌شناسی مفهومی بهره‌گرفته و روش‌های نظری و کاربردی دانش معنی‌شناسی مفهومی را با نگاهی انتقادی چهارچوب نظری این پژوهش قرار داده است.

### پیشینه پژوهش

مفهوم هنر در متون زبان و ادبیات فارسی چندان مرجع مطالعه پژوهش‌گران قرار نگرفته است؛ گویا مفاهیم و مصادیق بومی هنر برای پژوهش‌گران فارسی‌زبان ایستا و آسان‌یاب نموده است. در لغت‌نامه دهخدا، ذیل سرواژه هنر، آمده

است: «علم و معرفت و دانش و فضل و فضیلت و کمال.... کیاست، فراست، زیرکی. این کلمه در واقع به معنی آن درجه از کمال آدمی است که هشیاری و فراست و فضل و دانش را در بر دارد و نمود آن، صاحب هنر را برتر از دیگران می‌نماید.» (دهخدا، ۱۳۸۷: ذیل هنر). سپس نمونه‌هایی از نظم و نثر فارسی - بی آن که گزارشی از چگونگی دریافت معانی و مفاهیم از آن‌ها به دست داده شود - در جایگاه شواهدی از کاربرد واژه هنر در زبان و ادبیات فارسی آمده است. خانلری نیز به واژه هنر در متون ادب فارسی، بدون طرح نظریه‌ای برای چگونگی شناخت و دریافت مفهوم هنر توجه کرده است: «در آثار گویندگان بزرگ فارسی، هنر در مقابل عیب استعمال شده است. ... بسا نیز به معنی علوم و فنون اکتسابی در مقابل گهر که اصل و فطرت است، به کار می‌رود.» (ناتل خانلری، ۱۳۴۵: ۳۴ - ۳۳). تلخیص، توسعه و ترویج نظریه معنی‌شناسی مفهومی بر پایه طرح مؤلفه‌های معنایی و کاربردی کردن آن در مطالعه معنادار مفهوم هنر در یک سبک مشخص نظم فارسی این پژوهش را در میان همتایانش متمایز می‌کند.

### بنیادهای نظریه معنی‌شناسی مفهومی

نظریه معنی‌شناسی مفهومی دارای چهار شاخصه بنیادین است که بر پایه آن‌ها ارزش مطالعاتی کاربردی پیدا می‌کند. این بنیان‌های چهارگانه نظری ابزارهای کاربردی سودمندی را فراهم می‌سازد:

#### ۱- مؤلفه معنایی<sup>۱</sup>

مؤلفه معنایی «یک کمینه عنصر تبیین‌گر از معنای یک واژه است که سازه معنایی نیز نامیده می‌شود؛ برای نمونه واژه "دختر" با مؤلفه‌هایی مانند "جوان"، "مؤنث" و "انسان" تحلیل می‌شود.» (Crystal, 2008: 427). تحلیل مؤلفه معنایی یک واژه، تجزیه شدن مفهوم آن واژه به ریزمؤلفه‌های معنایی سازنده آن است. (نک. Lyons, 1995: 116; Leech, 1985: 89; Bussmann, 2006: 219 - 220). «تحلیل مفاهیم از طریق مؤلفه‌های معنایی، تحلیل مؤلفه‌ای نامیده می‌شود. ... مؤلفه‌های معنایی یک مفهوم را نشان<sup>۲</sup>‌های آن مفهوم می‌نامند.» (صفوی، ۱۳۸۴: ۱۱۲). مؤلفه‌های معنایی، صفات و ویژگی‌های مصداق‌ها و مفهوم‌ها هستند که از بافت درون‌زبانی<sup>۳</sup> یا برون‌زبانی<sup>۴</sup> استنباط می‌شوند.<sup>۵</sup> تحلیل مؤلفه‌ای در اساس «ابزارهای سیستماتیک و سودمندی را برای زبان‌شناسان در بازنمودن روابط مفهومی

1. semantic feature / semantic component

2. mark

3. co-text

4. context

۵. بافت‌های درون‌زبانی و برون‌زبانی بنیادهای تعبیر معانی و مفاهیم در دانش معنی‌شناسی بشمار می‌روند. (نک. صفوی، ۱۳۸۴: ۱۹ و ۲۱).

برقرار شده میان واژگان زبان‌ها، فراهم می‌کند.» (Lyons, 1995: 114). مجموعه مؤلفه‌های معنایی در یک حوزه معنایی گرد می‌آیند؛ برای نمونه همه مؤلفه‌های معنایی تجزیه‌شده از مفهوم جفت‌واژه‌های «زن / مرد» و «پسر / دختر» که همگون هم نیستند، در حوزه معنایی «نژاد انسان» جای می‌گیرند. (نک. Leech, 1985: 89).

## ۲- حوزه معنایی<sup>۱</sup>

حوزه‌های معنایی، کلان‌ترین طبقه از مؤلفه‌های برآمده از مصداق‌ها و مفاهیم هستند که ساحات شناختی گوناگون از معانی و مفاهیم را در یک فرهنگ و زبان، دسته‌بندی می‌کنند. (نیز نک. صفوی، ۱۳۸۴: ۵۱). «واژگان یک زبان در حوزه‌هایی سازمان‌دهی می‌شوند که در آن حوزه‌ها با یکدیگر ارتباط دارند و یکدیگر را به شیوه‌های مختلف تعریف می‌کنند. (نک. Lakoff, 1987: 68, 134; Searle, 1983: 12 – 13, 42; Crystal, 2008: 429). (Searle, 1979: 142 – 143).

## ۳- شرایط لازم و کافی<sup>۳</sup>

مجموعه شرایطی که برای توصیف یک مفهوم<sup>۴</sup> یا تشخیص یک مصداق<sup>۵</sup> لازم تلقی می‌شوند، "شرایط لازم" اند و آن شرط یا شرایطی که برای تعیین تقابل<sup>۶</sup> نیازاست، "شرایط کافی" به شمار می‌آیند؛ برای نمونه، "انسان بودن"، "مذکر بودن" و "بالغ بودن" برای مفهوم "مرد" شرایط لازم است، ولی برای این که مفهوم "مرد" از مفهوم "زن" متمایز گردد، "مذکر بودن" شرط کافی است. (نک. صفوی، ۱۳۸۴: ۶۳ – ۶۲).

## ۴- نشان‌داری و بی‌نشانی<sup>۷</sup>

نشان‌داری و بی‌نشانی اجزای یک زوج متقابل را در جایگاه نشان‌دار (دارای چندگونه مؤلفه) و بی‌نشان (بدون هیچ مؤلفه‌ای) ارزیابی می‌کند. (نک. Bussmann, 2006: 722؛ لیکاف، ۱۳۹۵. ج. ۱: ۱۱۷؛ صفوی، ۱۳۹۰: ۱۲۳ – ۱۲۱). واژه‌های «دانشجو» و «دانش‌آموز» با مؤلفه [± دانشگاه‌رفتن] در بافت فرهنگی و اجتماعی زبان فارسی

1. semantic field

۲. مطرح‌شدن معانی و مفاهیم در ساختار یک حوزه شناختی به ساحت بلاغی زبان نیز راه یافته است. (نک. Lakoff and Turner, 1989: 103).

3. necessary and sufficient conditions

4. concept

5. referent

6. opposition

7. markedness and unmarkedness

از یکدیگر بازشناخته می‌شوند.

### گونه‌های روابط مفهومی در معنی‌شناسی مفهومی

نشان دادن جهت‌مندی روابط مفهومی کارگشای معنی‌شناسی مفهومی است. مجموعه مؤلفه‌های نمایان‌شده از روابط مفهوم مطالعه‌شده، حوزه‌های معنایی آن مفهوم را که کلان‌ترین سطح معنایی است، برای پژوهش‌گر دنیای معنی آشکار می‌کند:

#### ۱- شمول معنایی<sup>۱</sup>

شمول معنایی مفاهیم خاص را با مفاهیم عام‌تر مرتبط می‌کند؛ به‌گونه‌ای که یک واژه شامل، می‌تواند در مرتبه‌ای دیگر زیرشمول مفهومی دیگر باشد. (نک. Crystal, 2008: 233; Brown, 2005: hyponymy).

#### ۲- جزءواژگی<sup>۲</sup>

جزءواژگی رابطه میان جزئیات و کلیات را نشان می‌دهد؛ مانند "چرخ" با "ماشین" یا "زانو" با "پا". (Crystal, 2008: 302؛ نیز نک. Brown, 2005: meronymy؛ صفوی، ۱۳۸۴: ۴۲ - ۴۱).

#### ۳- عضوواژگی<sup>۳</sup>

عضوواژگی رابطه مفهومی میان واژه‌ای را که عضوی از یک مجموعه است، نسبت به آن مجموعه می‌نمایاند؛ مانند رابطه واژه عضو «درخت» نسبت به واژه مجموعه «جنگل». (نک. صفوی، ۱۳۸۴: ۷۶ - ۷۵).

#### ۴- واحدواژگی<sup>۴</sup>

واحدواژگی رابطه‌ای مفهومی است که میان واحدهای پیشین اندازه‌نما و هسته‌های اسمی برقرار می‌شود (نک. طیب‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۲۷ - ۲۲۵؛ فرشیدورد، ۱۳۸۴: ۳۱۸ - ۳۱۷)؛ برای نمونه «دسته» و «گل»، «فروند» و «هوایما» و....

در شمول معنایی، جزءواژگی، عضوواژگی و واحدواژگی مؤلفه معنایی آن حالت مرکزی‌ای است که در آن همه

1. hyponymy  
2. meronymy  
3. member-collection  
4. portion-mass

اعضای یک گروه، هم‌گرا (نک. لیکاف، ۱۳۹۵. ج. ۱: ۱۵۴) می‌شوند. این فصل مشترک مفهومی، مؤلفه معنایی پایه برای مجموعه‌ها به‌شمار می‌رود. (نیز نک. Lyons, 1995: 111).

#### ۵- چندمعنایی<sup>۱</sup>

اصطلاح چندمعنایی «به یک واحد واژگانی اشاره‌می‌کند که معانی متفاوتی دارد. (نک. Ullmann, 1963: 37 - 3748 Crystal, 200: 373)». «انتقال در کاربرد»، «کاربرد ویژه»، «هنر آفرینی» و «تأثیرپذیری از زبان بیگانه» را بر پایه آرای اولمان<sup>۲</sup>، دلایلی برای روی‌دادن چندمعنایی برشمرده‌اند. (نک. صفوی، ۱۳۸۴: ۴۷ - ۴۵؛ صفوی، ۱۳۹۰: ۱۱۷ - ۱۱۱؛ لیکاف و جانسون، ۱۳۹۵. ج. ۱: ۱۹۳؛ Leech, 1985: 90).<sup>۳</sup> مفاهیم خواسته‌شده از یک واژه چندمعنا دریافت سخن، مؤلفه‌های آن واژه به‌شمار می‌روند.

#### ۶- هم‌معنایی<sup>۴</sup>

در هم‌معنایی، واژگان هم‌معنا دارای یک یا چند مؤلفه معنایی مشترک هستند؛ برای نمونه واژه‌های «بالغ» (درباره انسان) و «رشدیافته»، به‌ترتیب در مؤلفه‌های [+ انسان] و [+ بالغ] دارای مرز هم‌معنایی هستند. (نک. Leech, 1985: 227). رابطه هم‌معنایی دارای گونه‌های هم‌معنایی مطلق<sup>۵</sup> (ر. ک. Lyons, 1995: 61)، هم‌معنایی بافت مقید<sup>۶</sup>، هم‌معنایی تحلیلی<sup>۷</sup> (ر. ک. صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۵)، هم‌معنایی ضمنی<sup>۸</sup> (ر. ک. صفوی، ۱۳۸۴: ۱۲۵؛ صفوی، ۱۳۹۰: ۱۰۹) و هم‌معنایی تقریبی<sup>۹</sup> (ر. ک. Lyons, 1995: 60) است.

1. polysemy
2. Stephen Ullmann

۳. برای آگاهی بیشتر از چندمعنایی و رویکردهای زبان‌شناسان به این مقوله، بنگرید به: Brown, 2005: polysemy and homosemy.

4. synonymy
5. absolute synonymy
6. context-dependent synonymy
7. analytic synonymy
8. implicational synonymy
9. near synonymy

۷- تقابل معنایی<sup>۱</sup>

اگرچه تضاد<sup>۲</sup> اصطلاح فنی پذیرفته شده‌ای برای تبیین متقابل بودن معنی واژگان قاموسی است، ولی در مقایسه با اصطلاح تقابل کاربرد غیردقیق تری دارد. (نک. Lyons, 1996. Vol. 1: 271, 274). تقابل معنایی را به گونه‌های تقابل جهتی<sup>۳</sup> (ر. ک. Ibid. 281)، تقابل دوسویه / متقارن<sup>۴</sup>، تقابل صوری<sup>۵</sup> (ر. ک. صفوی، ۱۳۸۴: ۳۷ - ۳۶)، تقابل ضمنی<sup>۶</sup> (ر. ک. همان: ۳۷)، تقابل مدرج<sup>۸</sup> (ر. ک. Lyons, 1996. Vol. 1: 271؛ لیکاف، ۱۳۹۵: ج. ۱: ۱۳۴)، تقابل مکمل<sup>۹</sup> (ر. ک. Lyons, 1996. Vol. 1: 279 - 280) و تقابل کامل / تضاد<sup>۱۱</sup>، بخش کرده‌اند. مؤلفه‌های معنایی در روابط مفهومی از گونه تقابل، آن وجه ممیزی است که واژگان متقابل را از یکدیگر متمایز می‌کند؛ برای نمونه مؤلفه معنایی [+مذکر] برای «شوهر»، در تقابل مکمل میان «زن» و «شوهر»، نشانه مفارق مفهومی به‌شمار می‌رود.

۸- تباین معنایی<sup>۱۲</sup>

تباین معنایی رابطه‌ای است که در قلمرو عناصر یک مجموعه از یک حوزه معنایی برقرار می‌شود. گروه‌های متباینی مانند {چپ / راست / پس / پیش} را در مقوله تباین متقاطع<sup>۱۳</sup> باید بررسی کرد و تباین خطی<sup>۱۴</sup> را برای گروه‌هایی چون

1. semantic opposition
2. antonymy
3. directional opposition
4. symmetrical opposition

۵. تقابل دوسویه که عنوان تقابل متقارن برای آن شایسته‌تر می‌نماید (زیرا دوسویگی را در هر گونه تقابلی می‌توان یافت)، گونه‌ای از تقابل هاست که میان واژگانی با قطب‌های مثبت و منفی روی می‌دهد، ولی قطب‌های متقارن با یکدیگر وجه سلبی و دفعی ندارند؛ در کنار هم و در دو سوی یک قضیه محقق می‌شوند؛ مانند جفت‌واژگان «دخل / خرج» (هزینه زندگی)، «زدن / خوردن» (دعاکردن)، «بدهکار / طلبکار» (قرض گرفتن).

6. formal opposition
7. connotational opposition
8. gradable opposition
9. complementary opposition
10. complete opposition / antonymy

۱۱. تقابل کامل رابطه‌ای مفهومی است که میان واژگانی با قطب‌های سالبه و دافعه یکدیگر برقرار می‌شود؛ به گونه‌ای که قطب‌های متقابل نمی‌توانند همراه با هم محقق شوند؛ برای نمونه «زنده / مرده»، «خاموش / روشن»، «نشسته / ایستاده».

12. semantic contrast
13. antipodal contrast
14. orthogonal contrast



{شنبه / یک‌شنبه / ... / جمعه} لحاظ کرد که اعضای آن در تقابل با یکدیگر قرار ندارند. (ر. ک. صفوی، ۱۳۹۰: ۱۲۱ - ۱۲۰؛ Leech, 1985: 103; Malmkjær, 2002: 341).

در رابطه مفهومی تباین معنایی، واژگان متباین در یک حوزه معنایی می‌توانند مؤلفه معنایی یک مفهوم باشند؛ برای نمونه مؤلفه‌های [+سبزبودن] و [+زردبودن] برای مفهوم «برگ» مؤلفه‌هایی شناخته‌شده و نشان‌دار هستند.

### مفهوم‌شناسی واژه هنر در سروده‌های شاعران سبک خراسانی

#### ۱- رودکی سمرقندی

می آرد شرف مردمی پدید و آزاده‌نژاد از درم خرید  
می آزاده پدید آرد از بداصل فراوان هنرست اندرین نبید  
(رودکی، ۱۳۷۶: ۸۵)

شاعر واژه هنر را در «بافت مقید» با خاصیت و سود هم‌معنا قرار داده است؛ بنابراین، مؤلفه معنایی [+خاصیت و فایده] برای هنر نشان‌دار شده است.

- مهتر نشود، گر چه قوی گردد کهنتر گاهی نشود، گر چه هنر دارد، چاهی  
(همان: ۱۱۵)

در تقابل ضمنی میان چاهی (= زندانی) و گاهی (= تخت‌نشین)، هنرداری، شرط لازم، اما ناکافی گاهی‌بودن دانسته شده است. مؤلفه معنایی [+لازمه تخت‌نشینی] برای هنر نشان‌دار شده است.

- گفت هنگامی یکی شهزاده بود گوهری و پر هنر شهزاده بود  
(همان: ۱۵۵)

گوهری (= نژاده) در تقابل ضمنی با پر هنر (= پرورش‌یافته) قرار گرفته و مؤلفه معنایی [+اقتسای‌بودن] برای هنر در تقابل با گهر، نشانه‌گذاری شده است.

(مؤلفه‌های معنایی [+تأثیر عشق و دوستی] را در همان: ۶۵ و [+فضل و کمال] را در همان: ۱۵۶ ببینید.)

#### ۲- عنصری بلخی

- چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد شود پذیره دشمن بجستن پیکار  
(عنصری بلخی، ۱۳۶۳: ۷۳)

هنر شرط لازم پیکارجویی با دشمن دانسته شده است. بنابراین مؤلفه معنایی [+ لازمه پیکارجویی] برای مفهوم هنر شناسانده شده است.

- ایا سفینه و هم قطب و گنج هر سه بهم سفینه ادب و قطب علم و گنج هنر  
(همان: ۷۹)

با «کاربرد هنری» زبان، واژه هنر در حوزه زبان ادبی با [+ گنج‌گونگی] نشان‌دار شده است.  
- بخواجه عیب و عوار زمانه گشت هنر گرفت از آن هنر خواجه جای عیب و عوار  
(همان: ۱۰۹)

در این بیت، هنر در تقابل با عیب و عوار به‌کاررفته؛ مؤلفه معنایی [+ کمال‌وی نقصی] برای مفهوم عام هنر در تقابل کامل با عیب و عوار نشان‌گذاری شده است.

- چهارپایی کش پیکر از هنر هموار نگارگر ننگار چو او بخامه نگار  
(همان: ۱۴۴)

واژه هنر بارابطة التزام، ویژگی (لازم) پیکر چهارپا (ملزوم) شده و با مؤلفه [+ ویژگی پیکر چهارپا] بازنموده شده است.

- بهرکجا خرد است و بهرکجا هنر است همی ز دانش و کردار تو ز نند مثال  
خرد هنر نکند تا نخواهد از تو نظر هنر اثر نکند تا نگیرد از تو مثال  
(همان: ۱۸۲)

در بیت نخست، هنر با آرایه لف و نشر در «بافت مقید» با کردار ممدوح هم‌معنا شده و کردار ممدوح، مؤلفه نشان‌دار شده برای آن است: [+ کردار ممدوح]. در مصرع نخست از بیت دوم، هنر با به‌کاررفتن در «بافت مقید» و فعل مرکب هنرکردن، هم‌معنی با اثر و ظهور خرد، نشان‌دار شده است: [+ اثرکردن و ظهور خرد]؛ اما در مصرع پایانی، واژه هنر، با کاربرد هنری زبان، موجودی مثال‌گیرنده از ممدوح دانسته شده است. بنابراین در حوزه زبان ادبی، مؤلفه معنایی [+ موجودی مثال‌گیرنده از ممدوح] برای هنر نشان‌دار شده و هنر با استعاره کنایی گسترش معنایی یافته

است.

- هنر بطبع پیرور سخن بفضل بگوی جهان بعدل بگیر و عدو بتیغ بمال ...  
هنر بدست بیان است از اختیار سخن چنانکه زیر ز بانست پایگاه ر جال  
(همان: ۱۸۷)

در بیت نخست، هنر، با رابطه التزام، در همنشینی با طبع، لازم و وابسته طبع به‌شماررفته و دارای مؤلفه معنایی [ + پرورده‌شدن با طبع ] است. «لایز»، نیز در روش تحلیل مؤلفه‌ای خود از رابطه التزام در ساخت نحوی جمله‌ها و محتوای گزاره‌ای آن‌ها سود برده است. (نک. Lyons, 1995: 113). در بیت دوم، واژه هنر با مسند «به‌دست بیان بودن» از «اختیار سخن» گزارده‌شده و با مؤلفه [ + به‌دست بیان سخن بودن ] نشان‌دار شده است.

(مؤلفه‌های معنایی [ + آسمان‌گونگی ] را در همان: ۲۴۰ و [ + بی‌ارزش بودن در برابر فرهنگ ممدوح ] را در همان:

۲۹۱ ببینید.)

### ۳- فرّخی سیستانی

- از هنر نام بلند و از شرف جاه عریض از ادب لفظ بدیع و از خرد رای صواب  
با هنر دست سخی و با شرف روی نکو با خرد خوی نکو و با سخن فصل الخطاب  
(فرّخی سیستانی، ۱۳۱۱: ۸)

نخست، «نام بلند» با رابطه التزام برآمده از هنر ممدوح دانسته شده است و مؤلفه معنایی [ + مسبب بلندنامی ] برای هنر نشان‌دار شده است. سپس در بیت دوم، واژه هنر شامل و عام به‌کاررفته، اما از آن‌روی که شاعر ویژگی‌های نیک ممدوح را در برابر هنروری ممدوح برشمرده است، بنابراین، هنر در حوزه معنایی مجموعه فضایل ممدوح، با دیگر خصایل وی تباین خطی ایجاد کرده است: مجموعه فضایل ممدوح = { هنروری، سخاوت‌مندی، شرافت‌مندی، نکورویی، خردمندی، نکوخویی، سخن‌وری، بلیغ‌بودن }. بنابراین، مؤلفه معنایی [ + ویژگی ممدوح ] در حوزه معنایی مدح برای هنر نشان‌دار شده است.

- نگاه داشتن عهد و برکشیدن حقّ بزرگ داشتن دین و راستی گفتار  
جز این چهار هنر، صد هنر، فزون دارد از این چهار هنر، هر یکی فزون صدبار  
(همان: ۱۰۴)

چهار عضو از مجموعه هنرهای ممدوح برشمرده‌شده و واژه مجموعه هنر با عضوهای خود رابطه عضو-واژگی

پیدا کرده است. بنابراین، مجموعه هنر دارای عضوهای «نگاه داشتن عهد»، «برکشیدن حق»، «بزرگ داشتن دین» و «راستی گفتار» شده و مؤلفه معنایی [+ویژگی ممدوح] جامع این مجموعه برای عضوهای مجموعه هنر شده است.

- ز نامور پدر آموخته ست فضل و هنر چنان که از گهر آموخته ست شیر شکار  
(همان: ۱۱۲)

در مصرع نخست، هنر و فضل در هم نشینی با فعل «آموخته است»، دارای شرط لازم آموختنی بودن شده و با مؤلفه معنایی [+آموختنی بودن] نشان دار شده است.

- گر چه بسیار بماند بنیام اندر تیغ نشود کند و نگردد هنر تیغ نهمان  
(همان: ۳۰۶)

هنر با رابطه التزام، در محور هم نشینی ملازم تیغ شده و مؤلفه معنایی [+ویژگی تیغ] برای هنر نشان دار شده است.

- تا نباشد بهنر آهو همتای هژبر تا نباشد بگهر مردم همتای پری  
(همان: ۳۸۰)

در تقابل ضمنی میان آهو و هژبر، شیر دارای هنر بیشتری دانسته شده است. در این تقابل، مؤلفه معنایی [+ویژگی شاخص شیر در برابر آهو] برای هنر نشان دار شده است.

- بسی ز اهل هنر بارها به هر شهری شنیده بودم کوثر یکی و جنت هشت  
(همان: ۴۳۵)

هنر با هم معنایی در «بافت مقید» با علوم دینی برابر دانسته شده است و دارای مؤلفه معنایی [+دانش دینی] است.

(مؤلفه های معنایی [+لازم بازوی ممدوح بودن] را در همان: ۱۷، [+کمال ویی نقصی] را در همان: ۲۴، [+ویژگی ممدوح] را در همان: ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۲، [+جنگاوری] را در همان: ۱۴۴ و [+رزم آوری] و [+بزم نشینی] را در همان: ۲۳۹ ببینید.)

#### ۴- منوچهری دامغانی

- از مردم بداصل نخیزد هنر نیک کافور نخیزد ز درختان سپیدار  
(منوچهری دامغانی، ۱۳۴۷: ۳۸)

شرط لازم هنر نیک، اصل و نسب خوب دانسته شده است. بنابراین، مؤلفه معنایی [+برآمدن از اصل و نسب] برای هنر نشان دار شده است.

- مایهٔ راحت و آزادی دربندگان خدمتش را هنر و جود چو فرزندان  
(همان: ۲۰۵)

«هنر» و «جود» مجموعه‌ای متباین هستند که فرزندان در خدمت ممدوح به‌شمار رفته‌اند. با کاربرد هنری زبان، هنر دارای مؤلفهٔ [+به‌سان فرزندی در خدمت ممدوح] شده است.

(مؤلفهٔ معنایی [+به‌سان فرزندی در خدمت ممدوح] را در همان: ۵۸ ببینید.)

##### ۵- ابوالفرج رونی

- بر نامهٔ دیوان هنر فضل تو عنوان در کشتی دریای سخا رای تو ملاح  
(رونی، ۱۳۴۷: ۴۲)

با کاربرد هنری زبان، هنر به اداره و وزارتخانه‌ای مانند آمده است (ق. س. ترکیب اضافی - توضیحی "وزارت فرهنگ و هنر" در فارسی امروز) که فضل ممدوح مفخرت آن را دارد که عنوان نامه‌های این اداره قرار بگیرد. مؤلفهٔ [+دیوان‌گویی] در حوزهٔ زبان ادبی برای واژهٔ هنر شناسانده شده است.

- ساختهٔ عرضت از هنر مرقد یافتهٔ عمرت از بقا منشور  
(همان)

شاعر در قصیده‌ای که در مدح «منصور سعید» سروده، هنر را آرام‌جای و خوابگاهی برای عرض (= آبرو، خواه در نفس مرد باشد یا در آبا و اجداد او) (نک. دهخدا، ۱۳۸۷: ذیل عرض) ممدوح دانسته است. در ژرف‌ساختِ سخن جملهٔ اسنادی «هنر، مرقد عرض ممدوح است.» دیده می‌شود. «ژرف‌ساخت در واقع نمود نحوی انتزاعی جمله است.» (راسخ‌مهند و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۲۰). افزون بر روساخت<sup>۲</sup> «که در تعبیر معنایی نقشی بر عهده دارد... روابط دستوری موجود در ژرف‌ساخت نیز همان‌هایی هستند که معنی را تعیین می‌کنند.» (چامسکی، ۱۳۹۰: ۱۵۷). جمله‌های گشتاری «دارای بیش از یک تفسیرند و در سطح گشتاری (ولی نه در سطوح دیگر) بازنمودی چندگانه دارند.» (چامسکی، ۱۳۷۴: ۱۳۹). «ژرف‌ساخت روابط دستوری اسناد<sup>۳</sup>، تغییر<sup>۴</sup> و جز آن راه‌دست می‌دهد.» (چامسکی، ۱۳۹۰). بنابراین مؤلفهٔ معنایی [+مرقد عرض ممدوح] برای هنر نشان‌دار شده است.

1. deep structure  
2. surface structure  
3. predication  
4. modification

- با هر که نشانی از هنر هست با محنت و رنج همنشین است  
(همان: ۱۷۰)

این بیت از قصیده‌ای است که در آن شاعر از کین جویی روزگار «با اهل خرد» و غمین بودن «مرد هنری» گلایه بر گشاده‌است. هنر بارابطة التزام مسبب «محنت و رنج» دانسته شده و مؤلفه معنایی [+ مسبب محنت و رنج] در حوزه نقد اجتماعی برای هنر نشان‌دار شده است.

(مؤلفه‌های معنایی [+ مسبب مهتری و سروری] را در همان: ۲۶، [+ در میان تبار ممدوح بودن] را در همان: ۳۱، [+ کمال‌ویی نقصی] را در همان: ۶۷، [+ ویژگی شمشیر شاه] را در همان: ۷۶ و [+ انسان‌گونگی] را در همان: ۹۹ ببینید.)

#### ۶- فردوسی طوسی

- چو دانا توانا بُد و دادگر ازیرا نکرد ایچ پنهان هنر  
(فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۱: ۱۳)

این بیت از «گفتار اندر آفرینش عالم» است و هنر آفرینش الهی را گزارش می‌کند. واژه هنر در «بافت مقید» با مهارت در آفرینش هم‌معنا دانسته شده و مؤلفه معنایی [+ مهارت خداوند در آفرینش] برای هنر نشان‌دار شده است.

- سپاهی نباید که با پیشه‌ور به یکروی جویند هر دو هنر  
یکی کارورز و یکی گرزدار سزاوار هر کس پدید است کار  
(همان: ۵۳)

واژه شامل و عام هنر دارای زیرشمول سپاهی‌گری و پیشه‌وری شده و مؤلفه معنایی [+ شغل و حرفه امرار معاش] برای هنر نشان‌دار شده است.

- که با برز و اورندی و رای و فر تو را داد داور هنر با گهر  
(فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۳: ۱۳۲)

بیت در ستایش گیو از کیخسرو، پادشاه آرمانی نامه شاهان، است. شگفتانه این بیت، آن است که هنر، نیز همچون گهر بخشش و دهش ایزدی دانسته شده است. هنر بارابطة التزام برآمده و مسبب دهش داور دانسته شده و مؤلفه معنایی [+ برآمدن از بخشش ایزدی] برای هنر نشان‌دار شده است.

- گر ایدونک نیرو دهد دادگر پدید آورد رخس رخشان هنر  
(فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۴: ۱۵۱)
- رستم، هنرنمایی اسب خود، رخس، را در میدان جنگ بازسته به نیروی داده‌شده از سوی دادگر می‌داند. مؤلفه  
[+ جنگاوری اسب] در بافت مقیّد، هم‌معنا با هنر به‌کاررفته است.
- ببخشای و کار گذشته مگوی هنر جوی وز کشتگان کین مجوی  
(فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۶: ۲۲۳)
- بیت از زبان زال زر در زنه‌ارخواستن از بهمن، فرزند اسفندیار، است که بهمن نمی‌پذیرد؛ بند برپای زالِ دستان  
می‌نهد و زاوستان را به تاراج می‌دهد. واژه هنر در بافت مقیّد، هم‌معنا با مؤلفه [ + بخشودن و کین‌جویی نکردن ] شده  
است.
- هنر نیز ز ایرانیان است و بس ندارند کرگ ژیان را به کس  
(فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۷: ۳۰۶)
- بیت از نامه فغفور چین به بهرام گور و پاسخ بهرام به وی برگزیده شده است. واژه هنر موصوفی است که فقط از آن  
ایرانیان دانسته‌شده و در این صفتِ بلاغی (مسند دستوری) مقصور شده است. مؤلفه معنایی [ + فقط از آن ایرانیان  
بودن ] برای هنر نشان‌دار شده است.
- ز روم و ز هند آنک استاد بود وز استاد خویشش هنر یاد بود  
(فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۸: ۱۰۴)
- بیت در گزارش ساخته‌شدن کاخ، شهر و روستا به دستور انوشیروان و به‌دست هنرمندان است. واژه هنر با  
هم‌معنایی ضمنی، با مؤلفه [ + معماری ] نشان‌دار شده است.
- غم و شادمانی بیاید کشید ز هر شور و تلخی بیاید چشید  
جوانان داننده و با گهر نگیرند بی‌آزمایش هنر  
(فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۹: ۱۴۲)
- هنر در تقابل ضمنی با گهر، دارای شرط کافی و ممیز اکتسابی بودن در این تقابل شده و با مؤلفه [ + اکتسابی بودن ]  
نشان‌دار شده است.
- (مؤلفه‌های معنایی [ + نوشتن ] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۱: ۲۷، [ + آرایش و سامان‌یافتن کارهای جهان ] را در  
همان: ۳۰، [ + نیکی ] را در همان: ۳۵، [ + دلیری ] را در همان: ۴۸، [ + زورآوری و مردانگی ] را در همان: ۱۰۶، [ +

برآمدن از مردانگی] را در همان: ۱۱۶، [برافرازنده خرد] را در همان جا، [کمال‌ویی نقصی] را در همان: ۱۲۱، [آفرینش الهی] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۲: ۷۳، [اکتسایبی بودن] را در همان: ۱۱۶، [چیره شدن بر همورد] را در همان: ۱۳۸، [فنون جنگی] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۳: ۴۳، [مزیت و حُسن کار] را در همان: ۵۰، [لازمه پادشاهی] را در همان: ۱۱۳، [وابستگی به گهر، اما ناپسندگی گهر] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۴: ۷، [بازیستگی به خرد] را در همان: ۴۲، [جداکردن سرِ خصم] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۵: ۱۲، [جنگاوری] را در همان: ۹۲، [ویژگی ممدوح] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۶: ۸۶، [اکتسایبی بودن] را در فردوسی، ۱۳۸۸. ج. ۸: ۸۵، [دانش] را در همان: ۸۶ بینید.

#### ۷- ناصر خسرو

- مردم آن است که دین است و هنر جامعه او نه یکی بی هنر و فضل که دیبش قیاست

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۲۲)

در مجموعه‌ای متباین از شرط‌های لازم برای مفهوم انسان، «دین و هنر» با کاربرد هنری زبان جامعه‌گونه دانسته شده‌اند. مؤلفه معنایی [مانند جامعه لازمه انسان بودن] در حوزه زبان ادبی برای واژه هنر نشان‌دار شده است.

- از سر شمشیر و از نوک قلم زاید هنرای برادر هم‌چو نور از نار و نار از نارون

(همان: ۲۶۴)

همیشینی واژه هنر با «شمشیر» و «قلم»، آن را با رابطه التزام مسبب شمشیر و قلم کرده است. مؤلفه‌های معنایی

[زاده شدن از شمشیر] و [زاده شدن از قلم] برای هنر نشان‌دار شده است.

- از سخن و تیغ زاد این دین از آن آمد قوی دین طلب گر می هنر جویی رها کن مکر و فن

(همان جا)

هنر با هم معنایی در بافت مقید، با مؤلفه [دین] نشان‌دار شده؛ سپس در تقابل ضمنی با گونه‌ای دیگر از هنر که دارای مؤلفه [مکر و فن] است، قرار گرفته است.

- مادر و مایه هنر دین است نشگفت ار هنر جز به زیر مایه و مادر نمی‌گیرد وطن

(همان جا)

هنر با رابطه التزام، مسبب دین به شمار رفته و دین، سبب و مسبب زایش هنر دانسته شده است. مؤلفه معنایی

[مایه گرفتن از دین] برای واژه هنر نشان‌دار شده است.



- و آن کس که بود بی هنر چو هیزم جز در خور نار سَقَر نباشد  
(همان: ۳۶۰)

هنر با هم‌معنایی در بافت مقید، دارای مؤلفه [خاصیت‌وفایده] شده است.

(مؤلفه‌های معنایی [خاصیت‌وفایده]، [مدح]، [دبیری] و [غزل] را در همان: ۲۶۴ و [ویژگی ممدوح] را در همان: ۳۱۷ ببینید.)

#### ۸- قطران تبریزی

- شاید ار شاهان همه پیش تو شاگردی کنند کایزد اندر هر هنر طبع تو استاد آفرید  
(قطران تبریزی، ۱۳۶۳: ۶۶)

هنر در هم‌نشینی و رابطه التزام با «طبع»، لازم طبع‌گزارش شده و مؤلفه معنایی [لازم طبع‌بودن] برای آن شناخته شده است.

- بین هنگام گفتارش گرت بحر سخن باید بین هنگام کردارش گرت چرخ هنر باید  
(همان: ۶۹)

نخست واژه هنر با کاربرد هنری زبان با مؤلفه [چرخ‌گونگی] شناخته‌شده، سپس در ژرف‌ساخت سخن، با گشتاری حافظ معنی<sup>۱</sup> (نک. راسخ‌مهند و دیگران، ۱۳۹۳: ۲۹۶) جمله «گفتار ممدوح چرخ هنر است. / چرخ هنر گفتار ممدوح است.» نهفته‌شده و مؤلفه معنایی [گفتار ممدوح] برای هنر نشان‌دار شده است.

- بهراسد ز تو هرچند هنر دارد مرد بهراسد ز عقاب ار چه هنر دارد باز  
(همان: ۱۸۲)

در مصرع نخست واژه هنر با هم‌معنایی در بافت مقید سخن، با معنا و مؤلفه [مهارت‌وتوانایی] نشان‌دار شده و در مصرع دوم، در هم‌نشینی با واژگان «عقاب» و «باز» با مؤلفه [ویژگی عقاب و باز] شناسانده شده است.

- از رای تو زاینه ملک رفته زنگ از روی تو جمال هنر شد بسی جمیل  
(همان: ۲۰۷)

در محور هم‌نشینی، «جمال» اسمی است که هنر به آن اضافه یافته و صفت «جمیل» نیز مسندی است که به هنر بازخوانده شده و مؤلفه معنایی [باجمال و جمیل‌بودن] برای هنر نشان‌گذاری شده است. ترکیب انتقادی

1. meaning preserving transformation

«جمال‌شناسی» که گاهی به جای «زیبایی‌شناسی» به کار می‌رود، پیوند واژگانی نزدیکی با مؤلفه معنایی برقرار شده برای هنر در این بیت دارد.

– همّت و دستش طویل آمد برادی و هنر / عمر و ملکش باد همچون همّت و دستش طویل  
(همان: ۲۱۴)

در مجموعه متباین {رادی، هنر}، مؤلفه [+ ویژگی ممدوح] برای هنر نهاده شده است. عبارت «طویل آمدن دست»، عبارتی دارای تیرگی نحوی است و معنای کنایی از گونه پوشیده (تلویحی و ضمنی) دارد. صفت «طویل» در ترکیب با «آمدن» و «دست» دچار فرایند چندمعنایی از گونه «انتقال در کاربرد» شده و توسیع و افزایش معنایی یافته است. این ترکیب که در فارسی کم کاربرد است، گویا ترجمه ترکیب «طویل الباع» عربی است که در فارسی آن را «توانا، مقتدر و مسلط» گزارش کرده‌اند. (نک. دهخدا، ۱۳۸۷: ذیل باع). بنابراین «تأثیر زبان بیگانه» نیز در این چند معنایی دیده می‌شود. به هر روی واژه هنر بارابطة التزام مسبب توانایی و اقتدار دانسته شده و با مؤلفه معنایی [+ مسبب توانایی و اقتدار ممدوح] نشان‌دار شده است.

– چو کورست گیتی چه خیر از هنر؟ / چو کورست گردون چه سود از فغان؟  
(همان: ۴۹۲)

مصراع نخست استفهامی انکاری است که در ژرف‌ساخت آن «در هنر خیری نیست.» دیده می‌شود. مسند «بی‌خیر بودن» به هنر بازخوانده شده و مؤلفه [+ بی‌خیری] در حوزه معنایی نقد اجتماعی برای هنر نشان‌دار شده است.<sup>۱</sup>

(مؤلفه‌های معنایی [+ لازمه بهره‌مندی از عطا] را در همان: ۷، [+ جنگاوری] را در همان: ۱۵، [+ ویژگی ممدوح] و [+ مسبب لقب یافتن] را در همان: ۳۷، [+ به‌سان کان بودن] را در همان: ۱۰۸، [+ ویژگی ممدوح] و [+ لازمه پادشاهی] را در همان: ۱۰۹، [+ لازمه نام‌جویی برای ممدوح] را در همان: ۱۳۰، [+ اکتسابی بودن] را در همان: ۱۴۳، [+ مهارت و توانایی] را در همان: ۱۵۰، [+ به‌سان کان بودن] را در همان: ۲۰۵، [+ ویژگی رستم] و [+ ویژگی ممدوح] را در همان: ۲۷۹، [+ ماهتاب‌گونگی] و [+ ویژگی ممدوح] را در همان: ۳۹۳، [+ ویژگی ممدوح] را در همان: ۴۳۶ و [+ کمال‌ویی نقصی] را در همان: ۴۶۴ ببینید.)

۱. درباره سخن‌وری قطران تبریزی به روش شعرای خراسان، نک. فروزانفر، ۱۳۸۷: ۲۰۷ – ۲۰۶.

## ۹- مسعود سعد سلمان

- از خاطر تیز تو شود تیغ هنر تیز پس خاطر تو زینسان تیغست و فسانست  
(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۵۸)

واژه هنر با کاربرد هنری زبان به «تیغ» مانده‌شده و مؤلفه معنایی [+ تیغ‌مانندی] برای هنر نشان‌دار شده است. همچنین هنر در همنشینی و رابطه التزام با «خاطر تیز ممدوح» لازم و همراه آن دانسته‌شده و با مؤلفه معنایی [+ لازم خاطر ممدوح] شناسانده شده است.

- از خلق چه نالم که هنر مایه رنج است وز بخت چه گویم که جهان بر حدثانست  
(همان: ۵۹)

هنر با رابطه التزام در حوزه معنایی نقد اجتماعی مایه و مسبب رنج به‌شمار رفته و مؤلفه [+ مسبب رنج] برای آن شناسانده شده است.

- خجسته دولت او را یکی درخت شناس که عدل شاخ و هنر برگ و جود بر دارد  
(همان: ۸۸)

دولت ممدوح به درختی مانده‌آمده که دارای جزء‌واژه‌های «شاخ عدل، برگ هنر، بر جود» است. هنر با کاربرد هنری زبان به برگ مانده‌شده و از مؤلفه معنایی [+ برگ‌مانندی] برخوردار شده است.

- ایام تو در شاهی تاریخ هنر گشت آثار تو در دانش فهرست رجا شد  
(همان: ۹۲)

بیت از قصیده‌ای است که شاعر در مدح «وزیر بهروز بن احمد یاری» سروده است. مسند «تاریخ هنر» که ترکیبی بسیار امروزی می‌نماید، به نهاد «ایام شاهی ممدوح» بازخوانده شده است. هنر با رابطه التزام همراه و لازم روزگار پادشاهی ممدوح به‌شمار رفته و مؤلفه معنایی [+ لازم ایام شاهی ممدوح] برای هنر برقرار شده است.

- نصیحت پدران ز من بشنو مگرد گرد هنر هیچ کافتست هنر  
(همان: ۱۵۸)

مسند «آفت‌بودن» به هنر بازخوانده‌شده و مؤلفه [+ آفت‌بودن] در حوزه معنایی نقد اجتماعی برای هنر شناسانده شده است.

- سخن بوزن درست آید و بنظم قوی چو باشدش هنر مرد پرخرد معیار  
(همان: ۲۸۰)

نخست واژه هنر در همنشینی و التزام با «مرد پرخرد» با مؤلفه [+ ویژگی مرد پرخرد] نشان‌دار شده، سپس شرط لازم برای «درست آمدن سخن به وزن و به نظم»، «معیار شدن» هنر مرد پرخرد دانسته شده است. بنابراین مؤلفه معنایی [+ معیار درستی سخن] در حوزه معنایی نقد ادبی برای هنر نشان‌گذاری شده است.<sup>۱</sup>

(مؤلفه‌های معنایی [+ ویژگی تیغ تیز] را در همان: ۵۲، [+ لازم طبع شاعر] را در همان: ۹۸، [+ ویژگی ممدوح] و [+ برآمدن از دانش] را در همان: ۹۹، [+ لازم دست شاعر بودن] را در همان: ۱۰۵، [+ لازم عاقلان بودن] را در همان: ۱۲۳، [+ لازمه پادشاهی] را در همان: ۱۲۸، [+ سخای ممدوح] را در همان: ۱۴۶، [+ دهش الهی به ممدوح پیش از تولد وی] را در همان: ۱۴۶، [+ لازم سخن عاقل بودن] را در همان: ۲۰۱، [+ لازمه ملک رانی و گیتی داشتن] را در همان: ۲۲۳، [+ ویژگی حرکت کردن انسان] را در همان: ۳۰۳، [+ تاج‌گونگی] را در همان: ۴۱۰۵، [+ ویژگی سوار جنگجو] را در همان: ۴۷۶ و [+ ویژگی خداداد ممدوح] را در همان: ۵۵۱ ببینید.)

اکنون همه مؤلفه‌های معنایی نمایان شده از بررسی مفهوم هنر در متون منظوم سبک خراسانی در حوزه‌های معنایی جدول زیر دسته‌بندی می‌شوند:<sup>۲</sup>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

۱. درباره بهره‌گرفتن مسعود سعد از اسلوب سخن‌وری شاعران نامدار خراسان، نک. فروزانفر، ۱۳۸۷: ۲۰۷ - ۲۰۶.

۲. معیار جمع‌شدن انسان و حیوان در حوزه معنایی جانورشناسی، نفس حیوانی و حیوی مشترک بوده است. (نک. سجادی، ۱۳۷۳: ج. ۳: ۲۰۲۵). شماره درون پراکنش در کنار برخی از مؤلفه‌های معنایی جدول تمام‌نما، نشان‌گر شمارگان تکرار آن‌ها (عددنما) در جامعه آماری پژوهش است.

جدول تمام‌نمای مؤلفه‌ها و حوزه‌های معنایی مفهوم هنر در متون منظوم سبک خراسانی

| عشق                | نقد ادبی        | نقد اجتماعی         | دین               | اخلاق و خلق و خوی       | جانورشناسی                      | حکمت عملی           |                       |                             | صناعت           | زبان ادبی          | جنگ                                | زیبایی‌شناسی | ملح |
|--------------------|-----------------|---------------------|-------------------|-------------------------|---------------------------------|---------------------|-----------------------|-----------------------------|-----------------|--------------------|------------------------------------|--------------|-----|
|                    |                 |                     |                   |                         |                                 | سیاست‌نژاد          | تدبیر منزل            | تدبیر نفس                   |                 |                    |                                    |              |     |
| تأثیر عشق و دوستی  | معیار درستی سخن | مسبب محبت و رنج (۲) | دانش دینی         | فضل و کمال              | ویژگی چهارپا                    | اثر کردن و ظهور خرد | نوشتن                 | کنج گوئی                    | لازمه پیکار جوی | خاصیت یافته (۳)    | کردار ممدوح                        |              |     |
|                    |                 | بسی خیر بودن        | دین               | بزم‌نشینی               | ویژگی شاخص شیر در برابر آهو     | برافرازانده خرد     | شغل و حرفه احوار معاش | موجودی مثال گیرنده از ممدوح | چنگاوری (۳)     | اکسایمی بودن (۶)   | بسی ارزش بودن در برابر فرهنگ ممدوح |              |     |
|                    |                 | آفت بودن            | مایه گرفتن از دین | نیکی                    | ویژگی عقاب و باز                | بازرسی به خرد       | بهدست بیان سخن بودن   | آسمان‌گرایی                 | رزم‌آوری        | کمال‌جویی تقصی (۵) | مسبب بلندنامی                      |              |     |
|                    |                 |                     |                   | بخشودن و کین‌جویی نکردن | ویژگی حرکت کردن (اره‌فتن) انسان | لازم عقلاان بودن    | دانش                  | پهسان فرزندی در خدمت ممدوح  | ویژگی تیغ       | پورده شدن با طبع   | ویژگی ممدوح (۱۵)                   |              |     |
| لازم سخن عاقل بودن |                 |                     |                   |                         |                                 |                     | معماری                | دیوان‌گرایی                 | دلیری           | آموختنی بودن       | لازم بازوی ممدوح بودن              |              |     |

| عشق | نقد ادبی | نقد اجتماعی | دین | اخلاق و خلق و خوی | جانورشناسی | حکمت عملی                       |                   |           | صناعت                      | زبان ادبی       | جنگ                  | زیبایی شناسی                    | ملح                        |
|-----|----------|-------------|-----|-------------------|------------|---------------------------------|-------------------|-----------|----------------------------|-----------------|----------------------|---------------------------------|----------------------------|
|     |          |             |     |                   |            | سیاست مُدُن                     | تدبیر منزل        | تدبیر نفس |                            |                 |                      |                                 |                            |
|     |          |             |     |                   |            |                                 | ویژگی مود پُر خرد |           | زاده شدن از قلم            | انسان گرایی     | زور آوری و مردانگی   | بر آمدن از اصل و نسب            | هراداری دل از ممدوح        |
|     |          |             |     |                   |            | آرایش و سامان یافتن کارهای جهان | لازمه تخت نشینی   | ملح       | مانند جامه لازم انسان بودن | چرخ گرایی       | چیره شدن بر هموارد   | مهارت خداوند در آفرینش          | بهسان فرزندی در خدمت ممدوح |
|     |          |             |     |                   |            | لازمه پادشاهی (۳)               |                   | دینوری    | غزل                        | چرخ گرایی       | چیره شدن بر هموارد   | آفرینش الهی                     | مستبب مهتری و سروری        |
|     |          |             |     |                   |            | لازمه مُلک رانی و کیتی داشتن    |                   |           | بهمان کان بودن (۲)         | فنون جنگی       | مزیت و حُسن کار      | در میان تبار ممدوح بودن         | ویژگی شمشیر شاه            |
|     |          |             |     |                   |            | بر آمدن از دانش                 |                   |           | ماهتاب گرایی               | جنگاوری اسب     | بر آمدن از بخشش الهی | وابستگی به گهر اما ناپسندگی گهر | مرفق عرض ممدوح             |
|     |          |             |     |                   |            |                                 |                   |           | نیغ مانندی                 | جلا کردن سر خصم |                      |                                 |                            |
|     |          |             |     |                   |            |                                 |                   |           | لازمه دستِ شاعر بودن       |                 |                      |                                 |                            |

| عشق | نقد ادبی | نقد اجتماعی | دین | اخلاق و خلق و خوی | جانورشناسی | حکمت عملی  |            |           | صناعت | زبان ادبی        | جنگ                 | زیبایی‌شناسی              | ملح                     |
|-----|----------|-------------|-----|-------------------|------------|------------|------------|-----------|-------|------------------|---------------------|---------------------------|-------------------------|
|     |          |             |     |                   |            | سیاست‌مدان | تدبیر منزل | تدبیر نفس |       |                  |                     |                           |                         |
|     |          |             |     |                   |            |            |            |           |       | برگمانندی        | زاده‌شدن از شمشیر   | مکر و فن                  | فقط از آن ایرانیان بودن |
|     |          |             |     |                   |            |            |            |           |       | تاج‌گزینی        | ویژگی رستم          | لازم طبع بودن (۲)         | لازمه بهره‌مندی از عطا  |
|     |          |             |     |                   |            |            |            |           |       | ویژگی تیغ تیز    | مهارت و توانایی (۱) | مسبب لقب یافتن            |                         |
|     |          |             |     |                   |            |            |            |           |       | ویژگی سوار جنگجو | باجمال و جلیل بودن  | گفتار ممدوح               |                         |
|     |          |             |     |                   |            |            |            |           |       |                  |                     | لازمه نام‌جوئی برای ممدوح |                         |
|     |          |             |     |                   |            |            |            |           |       |                  |                     | مسبب توانایی و اقتدار     |                         |
|     |          |             |     |                   |            |            |            |           |       |                  |                     | لازم خاطر ممدوح           |                         |

| عشق | نقد ادبی | نقد اجتماعی | دین | اخلاق و خلق و خوی | جانورشناسی | حکمت عملی   |            |           | صناعت | زبان ادبی | جنگ | زیبایی شناسی | مدح                         |
|-----|----------|-------------|-----|-------------------|------------|-------------|------------|-----------|-------|-----------|-----|--------------|-----------------------------|
|     |          |             |     |                   |            | سیاست مژگان | تدبیر منزل | تدبیر نفس |       |           |     |              |                             |
|     |          |             |     |                   |            |             |            |           |       |           |     |              | لازم آیام پادشاهی<br>مدوح   |
|     |          |             |     |                   |            |             |            |           |       |           |     |              | سخای مدوح                   |
|     |          |             |     |                   |            |             |            |           |       |           |     |              | دهش الهی به مدوح ...<br>(۲) |

### بحث و نتیجه‌گیری

جداسازی مؤلفه‌های معنایی مفهوم هنر در متون منظوم سبک خراسانی و دسته‌بندی این مؤلفه‌ها در حوزه‌های معنایی، دوازده حوزه با طیف‌های معنایی گوناگون را نشان می‌دهد. حوزه معنایی مدح بیش از هر حوزه دیگری مؤلفه‌های معنایی مفهوم هنر را دربرگرفته است و این رخدادهای مفهومی با ویژگی‌های سبکی مسلط بر متون منظوم خراسانی که بیشتر سروده‌هایی مدحی به‌شمار می‌روند، هم‌خوانی دارد. دانش زیبایی‌شناسی که مفاهیم فلسفی هنر و مصداق‌های آن را برمی‌رسد، حوزه معنایی دیگری است که بسامد فراگیری از مؤلفه‌های معنایی مفهوم هنر را در نظم سبک خراسانی پوشش داده است. بررسی این مؤلفه‌های معنایی آشکار می‌کند که فشرده‌ای از گفتگوهای بنیادین انجام پذیرفته در تاریخ زیبایی‌شناسی در نظم سبک خراسانی نمایان شده است؛ مؤلفه‌هایی مانند ذاتی بودن یا اکتسابی بودن، مفیدبودن، کمال‌ویی نقصی، برتری و حُسن چیزی، مکر بودن (باواقعیت فاصله‌داشتن)، فن و مهارت و توانایی و همچنین زیبا بودن، همگی، کلیدواژه‌گانی هستند که در تاریخ زیبایی‌شناسی درباره آن‌ها فراوان سخن رفته است و در متون منظوم سبک خراسانی نیز نشانگانی مفهومی برای واژه هنر شده‌اند. بُن‌مایه‌های اساطیری و حماسی که در



سُروده‌های شاعران سبک خراسانی نمود برجسته‌ای دارند، مفهوم هنر را نیز مایه‌ور کرده‌اند و حوزه معنایی جنگ سومین حوزه‌ای است که بیشترین مؤلفه معنایی از مفهوم هنر را در بر گرفته است. آرایه‌های تشبیه و استعاره مکتبیه تخیلیه (تشخیص) در حوزه معنایی زبان ادبی مفهوم هنر را در سروده‌های شاعران سبک خراسانی خیال‌انگیز کرده‌اند. این سطح مُرسَل از خیال‌پردازی نیز ضریب همبستگی بالایی با سبک ادبی مسلط بر زبان سراینندگان این سبک دارد. در حوزه معنایی صناعت که خود شاخه‌ای از گفتمان زیبایی‌شناسی هنر است، نویسندگی، معماری، مدح، دبیری، غزل، شاعری، دانش و حرفه امرار معاش مؤلفه‌های معنایی برقرار شده برای مفهوم هنر هستند. بنابراین در نظم سبک خراسانی هم مصداق‌های امروزه هنرهای زیبا و هم مشاغل لازم برای گذران زندگی مفهوم هنر را در حوزه معنایی صناعت پی‌ریخته‌اند. هنر همچنین بازبسته خرد و عقل و ویژگی مرد پر خرد و همراه با سخن انسان عاقل دانسته شده؛ هم هنر نمود خرد برشمرده شده و هم خرد مایه تعالی هنر شناسانده شده است. این مؤلفه‌های معنایی همراه با مؤلفه‌های لازمه پادشاهی و گیتی را داشتن و سامان‌یافتگی و آرایش کارهای جهان مفهوم هنر را در حوزه معنایی حکمت عملی شناسانده‌اند. دریاب دیگری که از بررسی مؤلفه‌های معنایی مفهوم هنر در نظم سبک خراسانی روی می‌نماید، درگذشتن هنر از ویژگی انسان ذی‌شعور و نسبت یافتن آن به جانوران غیر ذی‌شعور است که حوزه معنایی جانورشناسی را در حوزه‌های مفهوم هنر جای می‌دهد. در حوزه معنایی اخلاق و خلق و خوی، مؤلفه‌های معنایی فضل و کمال، نیکی، بخشودن و همچنین بزم‌نشینی برای مفهوم هنر در نظم سبک خراسانی گرد آمده‌اند. همچنین مفهوم هنر در جامعه مطالعه شده با دین و دانش دینی و مایه گرفتن از دین در تئیده و این مؤلفه‌های معنایی حوزه معنایی دین را برای مفهوم هنر نشانه‌گذاری کرده‌اند. رنگ و بوی شعر به تقریب شاد خراسانی بر مفهوم هنر در حوزه معنایی نقد اجتماعی نیز نشان‌گذارده و تنها در سروده‌های شاعرانی که دورتر از هسته‌های اجتماعی، زبانی و ادبی سبک خراسانی بوده‌اند، شکوه‌گشایی از هنر نمود یافته است. حوزه‌های معنایی نقد ادبی و عشق، نیز هر یک با داشتن یک مؤلفه معنایی حوزه‌هایی تُتک مایه هستند که در متون منظوم سبک خراسانی برای مفهوم هنر برقرار شده‌اند.

### کتابنامه

- چامسکی، نوام. (۱۳۹۰). زبان و ذهن. ترجمه کوروش صفوی. چ ۵. تهران: هرمس.
- چومسکی، نُعام [نوام چامسکی]. (۱۳۷۴). ساخت‌های نحوی. ترجمه احمد سمیعی. چ ۲. تهران: خوارزمی.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۷). لغت نامه. (لوح فشرده). تهران: دانشگاه تهران.
- راسخ مهند، محمد و دیگران. (۱۳۹۳). فرهنگ توصیفی نحو. تهران: انتشارات علمی.
- رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد. (۱۳۷۶). دیوان رودکی سمرقندی. بر اساس نسخه سعید نفیسی و ی. براگینسکی. چ ۲. تهران: نگاه.
- رونی، ابوالفرج. (۱۳۴۷). دیوان ابوالفرج رونی. به اهتمام محمود مهدوی دامغانی. مشهد: کتابفروشی باستان.
- سجّادی، سید جعفر. (۱۳۷۳). فرهنگ معارف اسلامی. (۳ جلد). چ ۳. تهران: دانشگاه تهران.
- سوانه، پیر. (۱۳۹۱). مبانی زیبایی‌شناسی. ترجمه محمدرضا ابوالقاسمی. چ ۲. تهران: ماهی.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶). کلیات سبک‌شناسی. (ویراست دوم). چ ۲. تهران: میترا.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). سبک‌شناسی شعر. (ویراست دوم). چ ۵. تهران: میترا.
- صفوی، کوروش. (۱۳۸۴). فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی. تهران: فرهنگ معاصر.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰). درآمدی بر معنی‌شناسی. چ ۴. تهران: سوره مهر.
- طیب‌زاده، امید. (۱۳۹۳). دستور زبان فارسی. چ ۲. تهران: مرکز.
- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد. (۱۳۶۳). دیوان استاد عنصری بلخی. به کوشش دکتر سید محمد دبیرسیاقی. چ ۲. تهران: کتابخانه سنایی.
- قرّخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ. (۱۳۱۱). دیوان حکیم قرّخی سیستانی. تصحیح علی عبدالرسولی. تهران: مطبعة مجلس.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). شاهنامه (بر اساس چاپ مسکو). (۹ جلد). تهران: معین.
- فرشیدورد، خسرو. (۱۳۸۴). دستور مفصل امروز. چ ۲. تهران: سخن.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۸۷). سخن و سخن‌وران. تهران: زوّار.
- قطران تبریزی، شرف‌الزمان حکیم ابومنصور. (۱۳۶۲). دیوان حکیم قطران تبریزی. از روی نسخه تصحیح‌شده محمد نخجوانی. تهران: ققنوس.
- کریچلی، سیمون. (۱۳۸۱). «اهمیت فلسفی یک شعر». ترجمه سعید سعیدپور. کتاب ماه ادبیات و فلسفه. شماره ۶۴. صص ۴۴-۶۱.

- لوتگینوس. (۱۳۸۷). رساله در باب شکوه سخن. ترجمه رضا سیدحسینی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- لیکاف، جورج و جانسون، مارک. (۱۳۹۵). فلسفه جسمانی (ذهن جسمانی و چالش آن با اندیشه غرب). (۲ جلد). ترجمه جهانشاه میرزاییگی. چ ۲. تهران: آگاه.
- لیکاف، جورج. (۱۳۹۵). قلمرو تازه علوم شناختی. (۲ جلد). ترجمه جهانشاه میرزاییگی. تهران: آگاه.
- مسعود سعد سلمان (۱۳۶۲). دیوان مسعود سعد سلمان. بامقدمه ناصر هیبری. تهران: گلشنی.
- منوچهری دامغانی، ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد. (۱۳۴۷). دیوان منوچهری دامغانی. به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی. چ ۳. تهران: زوار.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۴۵). شعر و هنر. تهران: شرکت سهامی ایران چاپ.
- ناصر خسرو. (۱۳۸۴). دیوان اشعار حکیم ناصر خسرو و قبادیانی. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. چ ۶. تهران: دانشگاه تهران.
- هارلند، ریچارد. (۱۳۸۸). درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاتون تا بارت. گروه ترجمه شیراز: علی معصومی، شاپور جورکش و ... چ ۳. تهران: چشمه.
- هتفلینگ، اسوالد. (۱۳۸۹). چستی هنر. ترجمه علی رامین. چ ۵. تهران: هرمس.
- Aristotle. (1995). *The Complete Works of Aristotle*. (J. Barnes. ed.). Princeton: Princeton University Press.
- Brown, K. (ed.). (2005). *Encyclopedia of Language and Linguistics*. Oxford: Elsevier.
- Bussmann, H. (2006). *Routledge Dictionary of Language and Linguistics*. Translated and edited by Gregory Trauth and Kerstin Kazzazi. London and New York: Routledge.
- Cruse, D. A. (1986). *Lexical Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Crystal, D. (2008). *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*. Singapore: Blackwell Publishing Ltd.
- Lakoff, G. & Turner, M. (1989). *More than Cool Reason: a Field Guide to Poetic Metaphore*. Chicago and London: The University of Chicago Press.
- Lakoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*. Chicago and Londo: The University of Chicago Press.
- Leech, J. N. (1985). *Semantics: The Study of Maning*. Harmondsworth: Penguin Books.
- Lyons, J. (1979). *Semantics*. (Vol. 2). Cambridge: Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_. (1995). *Linguistic Semantics: An Introduction*. New York: Cambridge University Press.
- \_\_\_\_\_. (1996). *Semantics*. (Vol. 1). New York: Cambridge University Press.
- Malmkjær, K. (ed.). (2002). *The Linguistic Encyclopedia*. London & New York: Routledge.
- Plato. (1997). *Complete Works*. Edited by John M. Cooper. Indianapolis: Hackett Publishing Company, Inc.
- Searle, J. R. (1979). *Expression and Meaning: Studies in the Theory of Speech Acts*. New York: Cambridge University Press.

\_\_\_\_\_. (1983). *Intentionality: An Essay in the Philosophy of Mind*. Cambridge: Cambridge University Press.

Ullmann, S. (1963). *The Principles of Semantics*. Oxford: Basil Blackwell.

